

می‌نای حقوق مدنی

تحلیلی بر «کشتن مرغ مقلد» اثر هارپر لی

تامارا کاسلمن
ترجمه مسعود ملک‌یاری

اگرچه منابع نظری قابل ملاحظه‌ای ترجمه و تألیف شده است اما متأسفانه هنوز میزان نمونه نقدهای عملی (کاربردی) به اندازه‌ای نرسیده است که بتواند به عنوان الگو، دستمایه کار منتقدان و به خصوص دانشجویان قرار گیرد. امید است مطالبی از این دست بتواند نمونه‌هایی کاربردی برای هموار کردن راه به دست دهد.

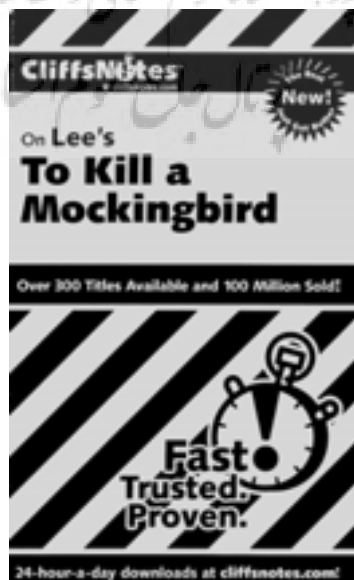
* * *

زمانی که هارپر لی «کشتن مرغ مقلد» را نوشت، خانه‌اش در آلاباما پاتوق فعالان حقوق مدنی بود. در سرتاسر جنوب آمریکا، سیاه‌ها و سفیدها تفکیک شده بودند. آفریقا-امریکایی‌ها از شیرهای جداگانه آب می‌خوردند، محل‌های عبور و مرورشان معلوم بود و توالت‌های سوا داشتند. آن‌ها اغلب ته اتوبوس‌های عمومی می‌نشستند و به محض پیدا شدن سر و کله یک سفیدپوست سرپا، باید صندلی را خالی می‌کردند. اما سال ۱۹۵۵، **رزا پارکس**^۵ در اتوبوس مونتگمری - آلاباما، راحت سر جایش نشست و جا خالی نکرد. تصمیم سرنوشت‌ساز او مثل جرقه آتش تحریم یکساله اتوبوس‌ها را روشن کرد، زندگی تازه‌ای به جنبش حقوق مدنی بخشید و در ادامه **مارتین لوتر کینگ**^۶ را به یک چهره ملی تبدیل کرد و

اشاره مترجم

مطلبی که در ادامه می‌خوانید، منتخب ترجمه کتاب تحلیلی بر «کشتن مرغ مقلد»^۱ اثر هارپر لی^۲ است. این کتاب، یکی از صدها عنوان مجموعه‌ای است که توسط انتشارات «وایلی»^۳ منتشر شده و تحت یک روش تحلیل مشخص اما پرمایه، به تحلیل و بررسی شاهکارهای ادبیات داستانی و نمایشی دنیا می‌پردازد. کتاب مورد نظر ما توسط تامارا کاسلمن^۴، در ۷

بخش تنظیم و تألیف شده که شامل «نکاتی راجع به زندگی و سوابق نویسنده»، «مروری بر وقایع داستان»، «شرحی بر درونمایه، شخصیت‌ها، نکات مشترک در تفاسیر انتقادی»، «بررسی و تحلیل شخصیت‌ها»، «رسیدن به یک درک کلی از اثر با مرور نقدها»، «تثبیت آنچه در این مجموعه خوانده‌ایم» و «اطلاعات افزوده» می‌شود. کشتن مرغ مقلد در سال ۱۹۶۱ برنده جایزه پولیتزر شد و سال بعد فیلمی با بازی گرگوری پک در نقش آتیکوس فینچ از روی آن ساخته شد. این اثر و فیلمنامه اقتباس شده از آن به فارسی ترجمه و منتشر شده است. در فضای نقد ادبیات امروز ایران،



کم کم تب حقوق اجتماعی برای سیاهان در سراسر کشور بالا گرفت. ضمن این که موضوع «کشتن مرغ مقلد» نیز همین ماجرا است؛ کتابی که انتشارش کاملاً به موقع بود.

هارپر لی، داستانش را بر اساس بحران بزرگ دهه ۳۰ بنا کرده است. به احتمال فراوان او دلایلی برای این انتخاب خود داشته است. **اسکوت**^۷، قهرمان اصلی و راوی داستان، یک شخصیت نیم-حدیث نفس گو، است چرا که لی در سال ۱۹۳۰ حدوداً همسن اسکوت بوده است. از این گذشته، نویسندگان اغلب موقعیت یک داستان را پیرامون مسائل متداول گذشته یا آینده برای ارائه دادن یک مکان عینی از آن به خوانندگان انتخاب می کنند تا درباره موضوع تأمل کنند. به احتمال زیاد به این دلیل لی دهه ۳۰ را انتخاب کرده است که مسائل مربوط به حقوق مدنی تا اواخر دهه ۵۰ هنوز مد نظر نبوده است. جنبش حقوق اجتماعی تاریخ پرفراز و نشیبی دارد و با «قدم [های] کوچکی» به پیش آمد. درست همان طور که یکی از شخصیت های داستان، پیش از آن که این ماجرا در یک تلاش منسجم شکل بگیرد، قصد طرح کردنش را دارد. مناسبات نژادی در طول بحران دهه ۳۰، متشنج بود. چراکه آفریقا-آمریکایی ها و سفیدپوست ها برای تصاحب مشاغل مشابه در فضایی که بیکاری بیداد می کرد، رقابت می کردند. سفیدها، به خصوص در جنوب، کارهایی را که سیاهان بدانها مشغول بودند را مطالبه کردند. افزون بر این، بسیاری از سفید پوست ها عملاً گرفتار این طرز فکر بودند که سیاهان کارها را از آنها دزدیده اند و به همین خاطر اوضاع را مدام خراب تر می کردند.

گذشته از ماجراهای اختلافات نژادی و بی عدالتی های پیرامونش که گروه های اقلیت را در طول این دوران گرفتار مصائب فراوانی کرد، رمان لی، بیشتر داستان حوادث یک دوره یا یک **رمان آموزشی**^۸ است. در این نوع داستان، شخصیت اصلی مسیری از بی تجربگی محض تا پختگی را با رنج فراوان و جان به در بردن از بد اقبالی های جورواجور، طی می کند. در کشتن مرغ مقلد، اسکوت فینچ شخصیت اصلی است و یکی از مهمترین دغدغه هایش در سرتاسر داستان

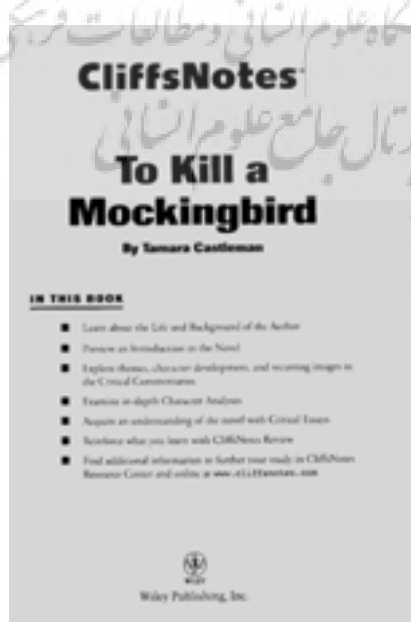
همخوان شدن با انتظاراتی است که جامعه اش از زنان دارد. در دهه ۳۰، زنان در جنوب مجبور بودند خود را با آرمان همگانی «زنان جنوبی» وفق دهند. زنان همچون ضعیفه های شکننده تلقی می شدند و انتظار می رفت طبق همان تلقی رفتار کنند. اسکوت، همه چیزی هست مگر ضعیفه ای شکننده و بخش قابل توجهی از داستان روی تلاش های او در دنیایی متمرکز است که انتظار دارد دختر آتشپاره ای چون او، لباس های چین و والان دار بپوشد و طبع نازک خود را حفظ کند.

شخصیت های داستان با مضامین و مفاهیم دیگری هم دست و پنجه نرم می کنند؛ مانند شجاعت و ترس، تساهل، ترجم، آگاهی، خرد، امید، انتظارات اجتماعی، و تبعیض در همه سطوح. همچنین، شرح و بسط تمام و کمال لی که رشته پهناوری از مضامین را در این رمان کمابیش کوتاه بوجود آورده، گواهی بر توانایی او و درخشش داستان است.

خلاصه داستان

کشتن مرغ مقلد، در درجه اول رمانی درباره بال و پر گرفتن کسی در اوضاع و احوال عجیب و غریب دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده است. داستان، یک دوره سه ساله را شامل می شود. مدت زمانی که طی آن شخصیت های اصلی دستخوش تغییرات چشمگیری می شوند. اسکوت فینچ، به همراه برادرش **جم**^۹، و پدرشان **آتیکوس**^{۱۰} در شهر خیالی **میکومب**^{۱۱}، آلاباما زندگی می کنند. میکومب، شهری کوچک و به هم بافته است و همه خانواده ها مرتبه اجتماعی خود را بسته به جایی که در آن زندگی می کنند، این که کس و کارشان چه کسانی هستند و پای آبا و اجدادشان از کی به میکومب باز شده است، به دست می آورند.

آتیکوس بیوه مرد، بچه هایش را خودش بار می آورد، البته با کمک یک همسایه مهربان و کلفت سیاه پوستی به نام **کالپورنیا**^{۱۲}. اسکوت و جم اغلب به طور غریزی متوجه بغرنجی و دوز و کلک های شهر و محل شان را می شوند. تنها همسایه شان که آن ها را متحیر کرده، **آرتور ردلی**^{۱۳} مرموز، ملقب به **بو**^{۱۴} است که زیاد هم آفتابی نمی شود. وقتی **دیل**^{۱۵}، یکی



حتی جم که بزرگتر و خونسرد است، یکی دوبار از کوره درمی‌رود. جم در جواب زخم زبان‌های همسایه، خانم دویوز، باغچه خانه‌اش را خراب می‌کند و به همین خاطر محکوم می‌شود که به مدت یک ماه، هرروز بعد از مدرسه درس بخواند. دست آخر اسکوت و جم درس شجاعت بزرگی از این زن می‌گیرند. نزدیکی‌های برگزاری دادگاه، زن عمو الگزانرا برای مدتی پیش آن‌ها می‌آید تا در نقش یک راهنما، اسکوت را با اطوار زنانه آشنا کند.

در خلال تابستانی که در داستان می‌گذرد، تام تقلائی زیادی می‌کند اما حتی با وجود این که آتیکوس بی‌گناهی و بی‌اساسی اتهام او را ثابت می‌کند، محکوم می‌شود. آتیکوس در جریان رتق و فتق امور تام، ناخواسته، به **باب یوئل**^۷، میخواره بیچاره و ردلی که دخترش شاکلی تام است، بد و بیراه می‌گوید و او را می‌رنجاند. علی‌رغم اعتقاد راسخ تام، یوئل قسم می‌خورد که دق دلی خود را سر آتیکوس و قاضی به خاطر پندام کردن اسمش خالی کند. هر سه تا بچه به خاطر رأی هیئت منصفه به محکومیت، سرگردانند؛ آتیکوس تلاش می‌کند ثابت کند که رأی هیئت منصفه از پیش تعیین شده بوده است. کمی بعد از دادگاه، اسکوت در یکی از جلسات انجمن میسیونرها

دیگر از برادرزاده‌های همسایه تابستان‌ها را در میکومب اطراق می‌کند، سه تا از بچه‌ها، تلاش وسواس‌آمیز- و گاهی اوقات خطرناک - خود را برای بیرون کشیده بو از خانه آغاز می‌کنند.

اسکوت، دختر بچه آتشپاره‌ای است که جمع پسرها را ترجیح می‌دهد و کلاً تفاوت‌هایش را با مشت‌هایش ثابت می‌کند. او سعی می‌کند از این دنیا که اقتضا می‌کند او مثل یک خانم رفتار کند، از گیر دادن‌های خان داداش که مدام به خاطر کارهایش به جانش غر می‌زند و پدرش که او را با همه خل‌بازی‌هایش قبول کرده، سر در بیاورد. اسکوت از مدرسه متنفر است چرا که بارزترین چیزهایی که می‌داند را توی خیابان و یا از پدرش یاد گرفته است.

در اواسط نه چندان آرام داستان، اسکوت و جم کشف می‌کنند که پدرشان وکالت مرد سیاه پوستی به نام **تام رابینسون**^۸ را بر عهده گرفته است که به تجاوز و اذیت و آزار یک زن سفیدپوست متهم است. اسکوت و جم، باید به خاطر نقش آتیکوس در دادگاه، با سیل تهمت‌ها و زخم زبان‌های نژادپرستانه کنار بیایند. طی این مدت، اسکوت برای دست به یقه نشدن با بچه‌های دیگر خیلی کوتاه می‌آید و گر نه حسابی خودش، عمو و زن عمویش؛ جک و الگزانرا، را توی در دسر می‌اندازد.



شرکت می‌کند. آتیکوس از دیدن گزارشی که عنوان می‌کند تام رابینسون موقع مبادرت به فرار کشته شده است، محروم می‌شود. اسکوت درس‌های ارزشمندی در مورد نایل شدن به مرتبه زنانگی و تداوم آن در هنگامه ناملایمات و روزهای سخت، فرا می‌گیرد.

همه چیز در میکومب، کم کم به حالت عادی برمی‌گردد و اسکوت و جم می‌فهمند که بو ردلی، به کلی معزلی دارد. داستان به ظاهر دچار افت می‌شود اما یوئل شروع می‌کند به سرو سامان دادن به تهدیدات تلافی‌جویانه‌اش. اسکوت در نمایش پر آب و تاب جشن هالووین مدرسه، بازی می‌کند. آتیکوس و زن عمو الگزاندر، هیچ‌کدام حال شرکت در مراسم را ندارند. جم قبول می‌کند که اسکوت را به مدرسه ببرد. اسکوت بعد از این که روی صحنه دست و پایش را گم می‌کند، تصمیم می‌گیرد که با جم برگردد و لباس نمایش را در راه خانه در بیاورد.

در راه خانه، آن‌ها صداهای عجیب و غریبی می‌شنوند اما فکر می‌کنند که این صداها را یکی از رفقای‌شان که از راه دیگری به خانه می‌رود، برای ترساندن آن‌ها در آن شب خاص از خودش درمی‌آورد. ناگهان، نزاعی در می‌گیرد. اسکوت واقعاً نمی‌تواند بیرون لباس نمایشش را ببیند اما صدای جم را می‌شنود که با جایی برخورد می‌کند و احساس

می‌کند که دو بازوی قوی، توری سیمی لباس او را از پشت می‌کشد. در این کش و قوس، بازوی جم بدجوری می‌شکند. یک نگاه کافی است تا اسکوت ببیند که غریبه‌ای جم را به خانه‌شان می‌برد. کلانتر به خانه فینچ می‌آید و می‌گوید که جنازه باب یوئل را در حالی که با چاقوی خودش کشته شده، درست جایی که به بچه‌ها حمله شده، پیدا کرده است. همان موقع اسکوت می‌فهمد که غریبه کسی جز بو ردلی نبوده و خود او یوئل را کشته و این‌طوری جان او و جم را نجات داده است. در مقابل نظر آتیکوس، کلانتر با تحت فشار قرار دادن بو مخالفت می‌کند. اسکوت با این تصمیم موافقت می‌کند و ماجرا را با پدرش در میان می‌گذارد.

اسکوت به اتاق جم می‌رود؛ جایی که پدر

در آنجا منتظر است. آتیکوس برایش قصه می‌خواند تا خوابش ببرد و آن وقت کنار تخت جم منتظر می‌ماند تا از خواب بیدار شود.

مناسبات نژادی در جنوب امریکا

مناسبات نژادی‌ای که هارپر لی در کشتن مرغ مقلد نشان می‌دهد، از سال‌ها قبل از روایت او وجود داشته و تا مدت‌ها بعد از داستان او نیز ادامه می‌یابد. برای زیر و رو کردن سال‌های طولانی تبعیضی که لی در رمانش ثبت کرده است، لازم است خواننده تاریخچه مختصری از مناسبات نژادی در جنوب امریکا بداند.

قوانین «کاکا سیاه»

سرزمین‌های بسیاری - خصوصاً جنوب امریکا - مسأله تبعیض نژادی را تجربه کرده‌اند (کاکاسیاه، اسمی است که سال‌ها پیش روی یک خنیاگر سیاه‌پوست گذاشته بودند) که شدیداً رفتار اجتماعی امریکایی‌های آفریقایی تبار را محدود می‌کرد. دادگاه عالی ایالات متحده در سال ۱۸۸۳ زمانی که دادگاه حکم داد که متمم چهاردهم نمی‌تواند در سطح حقوق فردی عملی باشد، راه را برای تصویب این قوانین هموار کرد. اولین قانون «کاکا سیاه» (تبعیض نژادی) در سال ۱۸۹۰ تصویب شد. دامنه این قوانین کم کم افزایش یافت و تا زمان برپایی جنبش حقوق مدنی در سال ۱۹۶۰ ادامه پیدا کرد.



استفاده کنند، به توالت‌های سوا بروند، از شیرهای مشخص آب بخورند و داخل اتوبوس، کنار بوفه و داخل قطار، در آخرین ردیف بنشینند. امکان نداشت سیاه‌ها و سفیدها در یک رستوران و زیر یک سقف غذا بخورند، با هم بیلیارد بازی کنند، یا توی یک هلفدونی آب خنک بخورند، یا توی یک قبرستان دفن شوند. افریقا - امریکایی‌ها نمی‌توانستند در تیم‌های ورزشی حرفه‌ای که بازیکنان سفیدپوست دارد، عضو شوند و یا کنار سربازان سفیدپوست در نیروهای مسلح خدمت کنند. بچه‌های سیاهان در مدارس جداگانه‌ای درس می‌خواندند. آرایشگران سیاه، حق دست زدن به موی مشتری‌های سفید را نداشتند، و پرستاران سفید در قبال مردان بیمار سیاه پوست، بی‌خیالی طی می‌کردند. همه قوانین، همه‌جا به اجرا در نیامد اما قوانین کاکاسیاه، مایوس‌کننده و ظالمانه، و در کل دربرگیرنده قدرت و فرهنگ حامی سفیدها بودند.

وصلت میان نژادی

زمانی که «کشتن مرغ مقلد» نوشته شد، سفیدپوستان کنترل جوامعی که در آن زندگی می‌کردند را در اختیار داشتند، اما عده زیادی از نخبگان بیم آن داشتند که مبادا افریقا - امریکایی‌ها از طریق وصلت با سفیدپوستان و بچه‌دار شدن، به حریم آنان وارد شوند. به همین منظور ازدواج میان نژادی در بسیاری از مناطق غیرقانونی بود.

به ثمره معدود ازدواج‌های میان نژادی، «دورگه» (mulatto) می‌گفتند، کلمه‌ای که از ریشه «قاطر» (mule) مشتق شده است چون بر این باور بودند که چنین بچه‌هایی مثل قاطرها، ثمره یک پیوند غیرطبیعی هستند. مسخره‌تر این بود که بچه‌های دورگه‌ای که مادران سیاه پوست داشتند، تهدیدی برای خودبزرگ بینی سفیدها محسوب نمی‌شدند و بیشتر مردم وقتی مرد سفیدپوستی - مانند دولفوس ریموند در رمان - با یک زن سیاه ازدواج می‌کرد، خودشان را به کوچه علی‌چپ می‌زدند.

اوج ترس از اختلاط نژادی، هنگام بروز ترسی غیرواقعی بود مبنی بر این که مبادا مردان افریقا - امریکایی به زنان سفید تجاوز کنند و آنان را باردار کنند و از این طریق به

عده زیادی از سفیدها در آن زمان بر این باور بودند که به جای پیشروی در یک رقابت، سیاهان را در جبهه براندازی برده داری به عقب برانند. کلیساهای جنوب، بارها این تفکر نژادپرستانه را تأیید کردند طوری که اغلب از قدرت‌شان برای اعمال قوانین «کاکاسیاه» استفاده می‌کردند.

عجیب این‌که، کلیساهای افریقایی - امریکایی هم قویاً پشت کلیساهای سفیدپوستان ایستادند و از قوانین کاکاسیاه استقبال کردند. ظلم و جور بی‌وقفه عده‌ای به عده دیگر، عمدتاً روانی است. گروه مسلط در درجه اول برای به دست گرفتن قدرت، به زور متوسل می‌شود. کم‌کم، گروه مظلوم تمام امیدش را برای امکان تغییر وضعیت از دست می‌دهد و آرام آرام به وضع موجود تن در می‌دهد. پیش از آن که حرکت جنبش حقوق مدنی شتاب بگیرد، بسیاری از کلیساهای افریقایی - امریکایی، حواس‌شان را جمع کمک به جماعت عابدی می‌کردند که بیشتر در کار خوب تا کردن با خفقان موجود بودند تا پایان دادن به آن.

دامنه قوانین کاکاسیاه، تقریباً تمام وجوه زندگی مردم را در بر گرفت. قوانین تصریح کرد که سیاهان در مراکز عمومی از ورودی‌های جداگانه



جامعه سفیدپوستان و بدتر از آن، حلقه قدرتشان رخنه کنند.

چنین جنایتی هرگز و به هیچ شکلی اتفاق نیفتاد. اگرچه جنونی که «وحشت از تجاوز» را علم کرد، به نتایجی قاطع و مرگبار منجر شد؛ لینچ کردن اولین واکنشی بود که مردان سیاه در برابر هرگونه اتهام تجاوز به یک زن سفیدپوست، با آن روبرو می‌شدند. زمانی که جماعتی برای لینچ کردن تام رابینسون به زندان هجوم می‌آوردند، لی تلویحاً به واقعیت زندگی سیاهانی اشاره می‌کند که آماج چنین رفتارها قرار داشتند.

دادگاه‌های اسکاتسبرو^{۱۸}

لی ممکن است ماجرای رابینسون را از دادگاه‌های اسکاتسبرو در سال ۱۹۳۰ الهام گرفته باشد که حاصل قوانین و تصوراتی است که در بخش‌های پیشین توصیف می‌کند. در ماجرای اسکاتسبرو، دو زن سفیدپوست توسط نه مرد سیاه که از تنسی^{۱۹} به آلاباما مهاجرت می‌کردند، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. هر دو زن، نه مرد سیاه و دو مرد سفیدپوست، سوار بر یک واگن باری، عازم جنوب بودند. (در طول بحران آن دهه، کار به زحمت پیدا می‌شد و خیل بیکارها، در به در همه جا را برای یافتن کاری زیر پا می‌گذاشتند. اگرچه میزان بیکاری در میان سیاهان به مراتب بالاتر بود - و در کنه قوانین «کاکاسیاه»ی - در نهایت باز هم سیاهان و سفیدها بر سر تصاحب مشاغل می‌جنگیدند؛ ماجرای که سفیدپوستان را حسابی جری کرده بود.)

مردان دو گروه، طی سفرشان با قطار، حسابی توی سر و کله هم زدند و در این میان مردان سفید کنترل اوضاع را به دست گرفتند. زمانی که مابقی کارگران آسمان جل به آلاباما رسیدند، به جرم ولگردی تحت تعقیب قرار گرفتند. هر دو زن سابقه مشکوکی داشتند؛ یکی‌شان روسپی معروفی بود. آن‌ها مانند یک زن آرمانی جنوبی رفتار می‌کردند.

اگرچه در نتیجه آزمایش دکتر، نه اثری از آمیزش جنسی و نه ردی از هرگونه نزاعی وجود نداشت، هشت نفر از آن نه تن، محکوم به مرگ شدند. زمانی که یکی از زنان شهادت خود را پس گرفت و منکر این شد که او یا زن دیگر حاضر در سفر مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، دادگاه عالی حکم به برگزاری دادگاه مجددی برای «پسران» اسکاتسبرو داد. با این حال، باز هم آن هشت نفر محکوم شدند. فرجام خواهی تا چند سال پی در پی ادامه پیدا کرد. چند نفر از محکومین از زندان گریختند و بقیه با قید ضمانت آزاد شدند. آخرین نفری که در سال ۱۹۵۰ از زندان آزاد شد، یکی از کسانی بود که در سال ۱۹۷۶ عفونامه‌ای دریافت کرد.

جنبش حقوق مدنی

جامعه سیاهان همواره بعد از سپری شدن دوران برده‌داری، میل شدید خود را به حقوق مدنی نشان داده بودند. اگرچه در دهه ۵۰ فعالان جنبش حقوق اجتماعی، تا حد زیادی از تک و تا افتادند. به نظر می‌رسید بسیاری از افریقا-امریکایی‌ها به قوانین «کاکاسیاه»ی تن داده‌اند و در فضای موجود آن زمان زندگی می‌کردند. سیاهان درس‌خوانده در آلاباما، در انتظار جرقه‌ای برای برافروختن آتش جنبش حقوق مدنی در میان اعضای جامعه‌شان بودند. سیاهان آن جرقه را در دل زنی یافتند که نامش رزا پارکس بود.

در یکی از روزهای دسامبر سال ۱۹۵۵، پارکس، سوار بر اتوبوس شلوغ مونتگمری - آلاباما، خسته از یک روز کاری طولانی، ته اتوبوس، پشت قسمت مخصوص سفیدها نشست. راننده به پارکس و بقیه سیاهان تشر زد که تکانی بخورند و پارکس سرپیچی کرد. بازداشت پارکس به خاطر این نافرمانی، جامعه افریقا-امریکایی‌ها را برای تحریم یکساله اتوبوس‌ها بسیج کرد که نهایتاً به تفکیک در حمل و نقل عمومی منجر شد. پارکس زن فرهیخته‌ای بود که دل‌مشغولیش وضع اسفناک سیاهان جنوب بود. اگرچه او مدت‌ها سوار اتوبوس نشد اما تصمیم گرفت که استادگی کند و وقتی مجال فراهم شد، او مبارزه را به جان خرید.

زمانی که دادگاه عالی، قوانین جداسازی در حمل و نقل عمومی آلاباما را نقض کرد، آتش جنبش حقوق مدنی گرم‌تر شد. مارتین لوتر کینگ پسر، نماینده مونتگمری و آلاباما، عهده‌دار رهبری این قیام شد. تعدادی از زنان در پشت جبهه، به ساماندهی تحریم کمک می‌کردند و جنبش را زنده نگه می‌داشتند.

همزمان با تحریم اتوبوس مونتگمری، پرتوی دیگری از حقوق مدنی به صف مقدم دانشگاه **تاسکالوسا**^{۲۰} در آلاباما تابید. در آن‌جا زن جوان سیاه پوستی به نام **اوترین لوسی**^{۲۱} در دانشگاهی که تمام دانشجویانش سفیدپوست بودند، اسم نویسی کرد. به خاطر قشقرق‌های نژادی، هیئت امنای تنها بعد از چند ماه او را اخراج کردند، اگرچه فضا برای کشمکش‌های بیشتر در عرصه حقوق مدنی آماده بود. (لوسی مدرک فوق لیسانس خود را در سال ۱۹۹۲ از دانشگاه تاسکالوسا دریافت کرد.)

در سال ۱۹۵۷، دانشگاه‌های لیتل راک واقع در آرکانزاس، تحت فرمان لغو تبعیض نژادی قرار گرفتند. خشم و پایداری افزایش یافت و

لی، طی سال‌های متوالی به دریافت چند دکترای افتخاری از دانشگاه آلاباما گرفته تا کالج اسپرینگ هیل^{۲۶} در موبیل^{۲۷} آلاباما نائل شد. او در هر دو مراسم حضور پیدا کرد اما هرگز نه سخنرانی کرد و نه مصاحبه.

در سال ۱۹۹۸، جایزه ادبی «نویسنده ممتاز آلاباما»ی هارپر لی، توسط کمیته اجرایی انجمن نویسندگان آلاباما پایه‌گذاری شد. این جایزه به نویسندگان برجسته‌ای تعلق می‌گیرد که متولد آلاباما بوده و یا سال‌های تأثیرگذار زندگی‌شان را در آن منطقه گذرانده‌اند. بسیاری از خود می‌پرسند که چرا لی، زنی با این همه استعداد، تنها یک رمان نوشته است؟ از قضا ریچارد ویلیامز، پسرعموی لی، همین سؤال را طی نامه‌ای از نویسنده پرسید. پاسخ لی این بود: «وقتی کار بزرگی مثل این کردی، بهتر است جایی نروی جز به خلوت.»

پی‌نوشت:

- 1 - To kill a Mockingbird
- 2 - Harper Lee
- 3 - Wiley
- 4 - Tamara Castleman
- 5 - Rosa Parks
- 6 - Martin Luther King, Jr.
- 7 - Scout
- 8 - Bildungsroman
- 9 - Jem
- 10- Atticus
- 11- Maycomb
- 12- Calpurnia
- 13- Arthur Radley
- 14- Boo
- 15- Dill
- 16- Tom Robinson
- 17- Bob Ewell
- 18- Scottsboro
- 19- Tennessee
- 20- Tuscaloosa
- 21- Autherine Lucy
- 22- Eastern
- 23- British Overseas Airways Crop
- 24- J. B. Lippincott
- 25- In Cold Blood
- 26- Spring Hill
- 27- Mobile

خطر رخ دادن اعمال خشونت‌آمیز محتمل شد که سربازان فدرال برای پشتیبانی از فرمان اعزام شدند.

هارپر لی «کشتن مرغ مقلد» را به هنگام این تحولات نوشت. داستان او نه تنها قوانین و افکار را تحت تأثیر قرار می‌دهد بلکه از راه فرهنگ و هزینه کردن بخشی از دوران جوانی‌اش، نقش مهمی در شتاب گرفتن جنبش حقوق مدنی بازی می‌کند. مبارزه برای حقوق اجتماعی به اشکال گوناگون تا امروز ادامه پیدا کرده است و همین «کشتن مرغ مقلد» را جاودان کرده است.

هارپر لی و کشتن مرغ مقلد

در طول مدتی که لی زندگی‌اش را وقف نوشتن کشتن مرغ مقلد کرد، وی لختی در اوایل دهه ۵۰ به عنوان کارمند رزرو جا برای شرکت هواپیمایی ایسترن^{۲۸} و بی. او. ای. سی^{۲۹} در نیویورک کار کرد. در سال ۱۹۵۷ نسخه اولیه رمان را تحویل انتشارات جی. بی. لیبینکات^{۳۰} داد که تصور می‌کرد اثر لی در واقع مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه به هم پیوسته است. ناشر درخواست بازنویسی رمان را کرد و لی دو سال و نیم برای این کار وقت گذاشت. تلاش او ثمر داد و بالاخره کشتن مرغ مقلد، اولین و تنها رمان هارپر لی در سال ۱۹۶۰ منتشر شد.

کشتن مرغ مقلد در برخی جاها حسب‌حال‌گونه است. مونروویل به درد مدل میکومب خورد و، لی لقب «ملکه دخترهای آتشپاره» را دست‌کم از یک دوست گرفت؛ لی هر سه اسم مادرش را روی شخصیت‌های اصلی رمانش گذاشت. همچنین حکایت‌های بازمزای وجود دارد مبنی بر این که شخصیت بو ردلی به واقع براساس یکی از همسایه‌های لی شکل گرفته است. آخر سر هم لی مقر آمد که شخصیت آتیکوس فینچ تا حد زیادی وامدار شخصیت پدرش است. در اوایل دهه ۶۰، کمی بعد از انتشار کشتن مرغ مقلد، هارپر لی دوست دوران کودکی‌اش، ترومن کاپوتی - که الگوی شخصیت دیل هریس بود - را در هولکم کانزاس همراهی کرد و به عنوان دستیار پژوهش در شکل‌گیری رمان «با خونسردی»^{۲۵} کاپوتی در سال ۱۹۶۶ همکاری کرد.

لی در دهه ۶۰ سه مقاله منتشر کرد؛ «عشق به زبان‌های دیگر» (۱۹۶۱) در ووگوئه، «کریسمس برای من» (۱۹۶۱) در مکالز، و «وقتی بچه‌ها آمریکا را کشف می‌کنند» (۱۹۶۵). او در سال ۱۹۶۶ به درخواست رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، عضو برجسته انجمن ملی هنر شد.